

بسم الله الرحمن الرحيم

روز تاسوعا و قمر بنی هاشم (ع)

ایجاد انگیزه :

روز تاسوعای حسینی است، منسوب به ابوالفضل العباس علیه افضل التحیه و الثناء. گرچه عباس جزو آخرین شهدای کربلاست، اما به واسطه‌ی مقام بلند و ارزشمند و ارجمندی که دارد از گذشته، این گونه مرسوم بوده است که روز تاسوعا را به آن شخصیت بزرگوار اختصاص می‌دهند. شخصیتی که ائمه معصومین مدح و ثنای او را گفته‌اند، وجود مقدس اباعبدالله در عصر چنین روزی او را برای فرصت گرفتن از دشمن فرستادند و فرمودند: برادرم «بنفسی انت»؛ حسین به قربان تو، جمله‌ی ساده‌ای نیست، از امام درباره‌ی ابوالفضل العباس، وقتی هم کنار بدنش آمد، بعضی نقل کرده‌اند صدا زد: برادرم.

الا یا نور عینی، یا شقیقی ولی قد کنت کالرکن الوثیقی

ایا قمرأ منیرا کنت عونى

ای رکن وثیق حسین، ای قمر منیر حسین، ای نور عین وشفیق حسین. او را با این اشعار و با این مرثیه سرود. شخصیتی که در زیارت نامه‌ای که از امام صادق (ع) است، راوی می‌گوید: «انکب علی قبره» بعد از زیارت امام حسین با امام صادق به زیارت قبر عباس آمدیم، امام خودش را روی قبر عباس انداخت و با این زیارت او را خطاب کرد: «أشهد لک بالتسلیم و التصدیق و الوفاء و النصیحة لخلف النبى»، (۱: التهذیب، ج ۶، ص ۶۵؛ بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۱۶؛ مصباح المتهدج، ص ۷۲۴)؛ عموجان! گواهی می‌دهم تو تسلیم بودی، تو تصدیق محض بودی، تو وفا و خیرخواهی و نصیحت و فدا کردن جانت را از حسین، از برادرت دریغ نکردی. در آن زیارت نامه‌ای که «مزار مشهدی» از اعلام قرن ششم- از امام زمان ارواحنا فداء نقل می‌کند عرضه می‌دارد: «السلام علی أبی الفضل العباس بن أمير المؤمنين»؛ سلام بر عمویم عباس، «الموا سی أخواه بنفسه»؛ آن کسی که جانش را برای حسین فدا کرد، جانش را در طبق اخلاص گذاشت برای اباعبدالله، «اللاخذ لغده من أمسه»؛ زندگی‌اش را فدا کرد برای آینده، برای فردای ماندگار، برای ماندن در تاریخ، برای قیامت، «اللاخذ لغده من أمسه الفادی له»؛ عباسی که جانبازی کرد. امام زمان او را جانباز خطاب کرد، «الفادی له»؛ فدا کرد خودش را، «الواقی الساعی إلیه» (۲: بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۶۹؛ الاقبال، ص ۵۷۴)؛ به عنوان سپر، چند محافظ، ایستاد و از جان برادرش دفاع کرد. این‌ها مدح معصومین درباره‌ی عباس است؛ امام سجاد فرمودند عمویم عباس مقامی دار که شهدا به آن غبطه می‌خورند. (۳: بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ الامالی للصدوق، ص ۴۶۲؛ الخصال، ج ۱، ص ۶۸)؛ امام صادق او را به ایمان محکم و یقین و بصیرت نافذ ستود. عباس چنین شخصیتی است، با این جایگاه و با این عظمت که

معصومین مدح و ثنای او را گفته‌اند. به تعبیر یکی از نوادگانش - آنچه که مشهور است، این شعر را به فضل ابن محمد، از نوادگان ابوالفضل شعر سرود، البته قطع نظر از مادرش ام‌البنین که در بقیع آن اشعار را سرود -

أحق الناس أن يبكي عليه فتى أبكى الحسين بكرىلاء

اخوه و ابن ولداه على ابوالفضل المخرج بالدماء

(۴: اللهوف، ص ۱۱۸، غم نامه کربلا، ص ۱۴۴).

سزوارترین کسی که شایسته است انسان برایش اشک بریزد، آن کسی است که حسین برایش اشک ریخته است. اباعبدالله در کنارش به حالت انحنای در آمد و اشک ریخت، و آن مطالب را بیان کرد. امروز منسوب به این شخصیت است، شخصیتی که زیارت نامه‌ی مأثوره دارد، الفاظ زیارت از امام معصوم است، تعبیرهای بلندی که در آن زیارت است؛ تو مانند بدریون هستی، خدا به تو جزای خیر دهد، تو چیزی را فروگذار نکردی. معصومین این گونه او را ستوده‌اند و امروز منسوب به این شخصیت است.

متن و محتوا :

ویژگی‌های قمر بنی هاشم(ع)

۱- ثبات قدم

یک ویژگی ایشان ثبات قدم است، که این ویژگی منشأ بسیاری از صفات حمیده و ارزش‌های انسانی است. شما می‌دانید خیلی‌ها خوب شروع می‌کنند، ولی خوب تمام نمی‌کنند. خیلی‌ها آغاز پر شوری دارند، ولی پایان خمودی دارند. با ورق زدن صفحات تاریخ، به موارد فراوانی بر می‌خورید که آغاز بانشاطی داشتند، اما ثبات قدم خوبی نداشتند.

داستان

داستان در مورد بی‌ثباتی

مورد اول: عبیدالله ابن جهش برای اینکه از جو کفر و شرایط حاکم بر مکه بیرون آمده باشد، با همسرش، دختر ابوسفیان، ام حبیبه، به حبشه آمد. او در آن جا مرتد شد، نصرانیت اختیار کرد، شرابخواری کرد و با حالت کفر در سرزمین حبشه زندگی کرد. او از جایی آمده بود که در آن جا ایمانش را حفظ کند چون هجرت برای حفظ ایمان است. از مکه آمده بود برای اینکه مشرکین آزارش ندهند و اذیتش نکنند؛ اما تا نگاهش به چند تا

صحنه‌ی فساد و گناه افتاد، قدمش لغزید، و نتوانست خود را حفظ کند. هرچه همسرش نصیحت کرد سودی نداشت و او با حالت کفر و ارتداد در منطقه‌ی حبشه جان داد.

مورد دوم: عبیدالله ابن عباس نیز پشت امام حسن را خالی گذاشت و در مقابل مقداری مال به معاویه پیوست.

مورد سوم: عبیدالله حر جوفی نیز به خاطر مطامع دنیا و به بهانه‌ی این که می‌خواهم یک مرگ مشهوری داشته باشم، در خواست مستقیم امام حسین را رد کرد. خودش می‌گوید: یادم نمی‌رود حسین جلوی خیمه‌ی من آمد در حالی که بچه‌هایش دورش بودند از من خواست و گفت: عبیدالله تو گذشته‌ی خوبی نداری، تو گناهان کثیری داری، بیا ما را یاری کن. اما او لغزید و نیامد. (۱: الامالی للصدوق، ص ۱۵۴).

مورد چهارم: حسان بن ثابت یک روز غدیر را به شعر کشید، یک روز هم از همین غدیر دفاع نکرد و آمد کنار خلیفه‌ی اول و در وصف او شعر گفت، این هم نمونه‌ی یک آغاز خوب و پایان خراب، یک آغاز باشور و بعد هم لغزش قدم. (۲: پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۶۳).

قرآن در سوره‌ی انفال چقدر زیبا این بحث را مطرح می‌کند. در آستانه‌ی نبرد بدر، قرآن کریم می‌فرماید:

«إذ يوحى ربك إلى الملائكة أنى معكم فثبتوا الذين آمنوا»؛

ملائکه! من خدا با شما هستم، با مسلمانان هستم شما بروید ثبات قدم را در مؤمنین ایجاد کنید»؛ إذ يوحى ربك إلى الملائكة أنى معكم فثبتوا الذين آمنوا سألقى فى قلوب الذين كفروا الرعب»، (۳: انفال، ۱۲)؛ موضوع این آیه ثبات قدم است. در همین سوره‌ی انفال، در جای دیگر می‌فرماید: اگر این ثبات قدم نبود مسلمانان نمی‌توانستند پیروز شوند. در دستوره‌ی شش گانه‌ای که از آیه‌ی ۴۵ به بعد سوره‌ی انفال به مسلمانان می‌دهد: «إذا لقيتم فئة فاثبتوا» خیلی صحبت از ثبات قدم است: «فاثبتوا واذكروا الله كثيراً»، (۴: انفال: ۴۵)؛ ذکر بگویند و ثابت قدم باشید. این ثبات قدم بود که در بدر، «و ما رميت إذ رميت و لكن الله رمى» (۱: انفال، ۱۷)؛ این ثبات قدم بود که بین پدر و فرزند بر سر شهادت اختلاف شد، یکی می‌گوید من باید بروم، دیگری می‌گوید من باید بروم. پدر شهیدی در احد نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله، فرزندم در نبرد بدر شهید شد و من ماندم، اجازه بدهید حالا من بروم جانم را فدا کنم. این ثبات قدم است که ابودوجانه آمده، می‌گوید: «یا رسول الله، الی أين أفر»؛ کجا بروم؟ سوی مال؟ فناپذیر است. سوی همیر و خانواده؟ مرگ آنها را می‌بلعد. سوی خانه و دار و ظواهر دنیا؟ همه خراب می‌شوند. من از کنار شما به کجا بروم؟ این است معنای «أذا لقيتم فئة» (۲: انفال، ۴۵)؛ ثبات قدم است که لشکریان طالوت و بنی اسرائیل در مبارزه‌ی با جالوت گفتند: «ربنا أفرغ علينا صبراً و ثبت أقدامنا» (۳: بقره، ۲۵۰)؛ خدایا به ما ثبات قدم بده تا بتوانیم بر اینها پیروز شویم. حتی خدا در سوره‌ی اسراء به پیغمبر می‌گوید: «لو لا أن ثبتناک»، (۴: اسراء، ۷۴)؛ ما اگر این عصمت و ثبات

قدم و استواری را به تو نمی‌دادیم، ممکن بود تو را به طرف خودشان متمایل کنند؛ « لئ لا أن یتناک»؛ اگر این ثبوت و این استمرار و این قول ثبات نبود. ثبات قدم خیلی بحث عمیقی است. ببینید در سوره‌ی ابراهیم، بعد از آن که این مثل را می‌زند: « مثلاً کلمة طيبة كسجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء»، (۵: ابراهیم، ۲۵)؛ مؤمن ثابت است، ریشه‌دار است، عمیق است، «فرعها فی السماء»؛ سیرش سیر صعودی است، رشد دارد، «تؤتو أكلها کل حین یأذن ربها»، (۶: ابراهیم، ۲۵)، حرفش، فکرش، قلمش، عمرش و زندگی‌اش مفید است، بعد می‌فرماید: «یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا»، (۷: ابراهیم، ۲۷)؛ آنهایی که با خدا هستند، ایمان دارند، اعتقاد دارند، یقین دارند، «یثبت الله»؛ خدا به آنها هم در دنیا، هم آخرت ثبات قدم می‌دهد. نکته‌ی قابل توجه در این آیه این است: در دنیا، ثبات قدم در آخرت هم نلغزیدن بر صراط. پیغمبر اکرم فرمودند: بعضی‌ها آن قدر سریع از صراط عبور می‌کنند که وقتی جلوی بهشت می‌رسند می‌گویند: «هل رأیتم صراطاً رأیتم حساباً»؟ (۱: و قال أيضاً إذا کان یوم القیامة أنبت الله لطفة من أمتی أجنحة فیطیرون من قبورهم إلی الجنان یسر حون فیها و یتنعمون کیف شاءوا فتقول لهم الملائكة تم حساباً فیقولون ما رأینا حساباً فیقولون هل جزتم علی الصراط فیقولون ما رأینا صراطاً فیقولون لهم تم جهنم فیقولون ما رأیتنا شیئاً فتقول الملائكة من أمه من أنتم فیقولون من أمه محمد ص فیقولون نشدناکم الله حدثونا ما کانت أعمالکم فی الدنیا فیقولون خصلتان کانتا قینا فبلغنا الله هذه المنزلة بفضل رحمته فیقولون و ما هما فیقولون کنا إذا خلونا نستحی أن نعصیه و نرضی بالیسیر مما قسم لنا فتقول الملائكة یحق لکم هذا (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۳۰)؛ پاسخ می‌دهند: خیر، ما نه صراط دیدیم، نه حساب دیدیم، ما را مثل برق به این جا رساندند. امام صادق فرمود: «الناس یمرون علی الصراط طبقات»؛ مردم به پنج شکل از صراط عبور می‌کنند: «من یمر مثل البرق»، (۲: قال الناس یمرون علی الصراط طبقات و الصراط أدق من الشعر و من حد السیف فمنهم من یمر مثل البرق و منهم من یمر مثل عدو الفرس و منهم من یمر مشیا و منهم من یمر متعلقاً قد تأخذ النار منه شیئاً و تترك شیئاً (بحار الانوار، ج ۸، ص ۶۴؛ الامالی للصدوق، ص ۱۷۷، الزهد، ص ۹۲)؛ بعضی‌ها به سرعت نور، به سریع‌ترین سرعت که وقتی جلوی بهشت می‌رسند از آنها می‌پرسند: هل رأیتم حساباً، کتاباً، میزاناً، صراطاً؟ - دیده‌اید خود انسان گاهی می‌گوید: رسیدیم؟ من اصلاً متوجه‌ی جاده نشدم. وقتی انسان سرعت داشته باشد و خیلی آرامش و سکینه داشته باشد اصلاً متوجه‌ی مسیر نمی‌شود- در پاسخ می‌گویند: ما حسابی ندیدیم. چقدر این آیه زیباست، «یثبت الله الذین آمنوا» (۳: ابراهیم، ۲۷)؛ خدا به مؤمن در دنیا ثبات قدم می‌دهد. اصلش هم همین است، نتیجه‌اش هم همین است. آن ثبات قدم در صراط، بازگشت و نتیجه‌ی این ثبات قدم است، چون امام صادق فرمود: «و هما صراطان صراط فی الدنیا و صراط فی الآخرة فأما الصراط الذی فی الدنیا فهو الإمام المفروض الطاعة»، (۱: لبحار الانوار، ج ۸، ص ۶۶؛ معانی الاخبار، ص ۳۲)؛ کسی که در دنیا در کنار امامش محکم و ثابت قدم بایستد، در آنجا هم ثابت است، در آنجا هم سیر نورانی دارد، سیری مثل برق دارد که اصلاً نمی‌ماند. این ثبات خیلی قابل توجه است.

کلیب، تسلیم محض

عده‌ای خدمت امام صادق آمدند. یکی از آنها عرض کرد: آقا، فردی در قبیله‌ی ما هست به نام کلیب، ایشان هر چه شما می‌گویید، می‌گوید چشم. منتظر است از شما دستور برسد تا انجام دهد، تسلیم محض است. این قدر در مقابل حرف شما مطیع است که ما اسمش را گذاشته‌ایم کلیب؛ تسلیم. آقا فرمودند: بله، خداوند به او نورانیت داده است، بعد فرمود: می‌دانید او (کلیب) مصادق کدام آیه است؟ مصادق این آیه است: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و أحبوا إلی ربهم» (کلیب) مصادق کدام آیه است. (۲: الکافی، ج ۱، ص ۳۹۰: تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۴۳)؛ «و بشر المخبتین»، (۳: حج، ۳۴)؛ «الذین إذا ذکر الله وجلت قلوبهم»، (۴: انفال، ۲)؛ محبت یعنی که سیدالساجدین در زیارت امین‌الله درباره‌ی آنان می‌گوید: «اللهم إن قلوب المخبتین إلیک والیهة» (۵: خبت در زمین صاف، هیچ عقبه، هیچ گردنه، هیچ مانع، هیچ چیزی سد راه او نیست، مسیر برایش روشن و واضح است، تسلیم محض است؛ «أحبوا ذلی ربهم» فرمود کلیب مصادق این آیه است. ما در اول جلسه چند مثال زدیم از کسانی که ثبات قدم نداشتند، نقطه‌ی مقابلش هم فراوان داریم، مثل مریم، مادر عیسی. ببینید قرآن چگونه ثبات قدم او را می‌ستاید! یا آسیه، همسر فرعون، چگونه قرآن ثبات قدمش را الگو قرار داده! «ضرب الله مثلاً للذین آمنوا امرأت فرعون» مگر همسر فرعون چه ویژگی‌ای داشت؟ «إذ قالت رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنة» (۱: تحریم، ۱۷)؛ می‌گفت: خدایا به من ثبات قدم بده که با تو باشم، کنار تو باشم، من شکنجه‌ی فرعون را تحمل می‌کنم، اما به من توفیق بده، خانه‌ای در کنار خودت داشته باشم. یا مؤمن آل یاسین که در میان جو مخالفین فریاد زد: «یا قوم اتبع المرسلین». سعد اب‌ت معاذ در جنگ بدر خدمت پیغمبر آمد و گفت: یا رسول‌الله، اگر بگویی در خار برو می‌روم، بگویی در آتش برو می‌روم. شما هر دستوری بفرمایید می‌گویم چشم، من نمی‌گویم: چرا؟ نه، نمی‌گویم. بله چنین انسان‌های ثبات قدمی هم بودند.

عمر بن قرظیه، فدایی امام حسین (ع)

عمر بن قرظیه کسی است که در روز عاشورا از امام حسین اجازه گرفت به میدان آمد و رجز خوانی کرد و به مبارزه پرداخت و سپس برای دفاع از امام حسین نزد حضرت شتافت. ابن نما نقل می‌کند که او صورت و سینه‌ی خود را سپر تیرها قرار داده بود و نمی‌گذاشت به امام حسین اصابت کند. در حالی که جراحت زیادی برداشته بود و در خون خودش می‌غلتید، اباعبدالله بالای سرش آمد و فرمود: خواهشی نداری؟ گفت: «یابن

رسول الله أوفيت» آقا وفا کردم؟ (۲: نفس المهموم، ص ۲۶۲)؛ ثبات قدمم را نشان دادم؟ آیا استواری ام را نشان دادم؟ این ثبات قدم منشأ صبر است، منشأ قوت در دین است، منشأ غیرت است، منشأ علو همت است، منشأ عزت است. این صفت شاه بیت صفات حمیده است، لذا دو جا در زیارت عاشورا می‌گویی: «ثبت لی قدم صدق» (۳: در یک جا «ثبت» و در یک جا با «یثبت» تعبیر می‌کنیم. لذا در جامعه‌ی کبیره می‌گویی «فثبتنی الله أبدا ما حییت علی موالیاتکم» (۴: من لا یحضره الفقیه، ج ۲: ص ۶۱۵؛ التهذیب، ج ۲، ص ۹۹؛ مستدرک، ج ۶، ص ۴۲۳)؛ خدایا به ما توفیق بده روی موالیات شما بایستیم، و از شما دفاع کنیم، آن هم در شرایط بحرانی، در شرایط عادی که همه مطیع‌اند و به ظاهر خود را ثابت قدم نشان می‌دهند، اما وقتی اندکی شرایط بحرانی بشود، آن وقت می‌آید سینه‌ی امام را می‌بوسد، اما امام را یاری نمی‌کند. آقا فرمود: من را یاری کن، صدای من را شنیدی، ندای من را شنیدی، حجت بر تو تمام شد، از خدا بترس، اما آنها یاری نکردند. معنای ثبات قدم این است که انسان در عرصه‌های مختلف در شرایط بحرانی و شرایط حساس، خود را نشان بدهد. «یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت» (۱: ابراهیم، ۲۷)؛ ابوالفضل العباس، شخصیتی که امروز به او منسوب است و شما به احترام او در این حسینیه جمع شدید کنار شریعه می‌آید، آب را میان دست‌ها بالا می‌آورد، تشنه است و اگر آب هم می‌نوشید کسی او را مذمت نمی‌کرد:

کفی از آب چو آورد به نزدیک دهان
عکس شش ماه در آن آب تماشا می‌کرد
آب را ریخت.

یا نفس من بعدالحسین هونی
و بعده لا کنت ان تکونی
و تشریبین بارد المعین (۲: ابصار العین فی انصارالحسین،
ص ۶۱؛ فرهنگ عاشورا، ص ۶۵)؛
هذا الحسین وارد المنون

عباس، تو آب بنوشی و حسین تشنه باشد؟ تو آب بنوشی و بچه‌های اباعبدالله تشنه باشند؟ ثبات قدم توکل می‌آورد و توکل شجاعت می‌آورد؛ پیامبر فرمود: «من سره أن یکون من أقوى الناس فلیتوکل علی الله»، (۳: مشکاة الانوار، ص ۱۸). توکل شجاعت می‌آورد، استواری می‌آورد، غیرت می‌آورد، حمیت می‌آورد. قدرت حفظ دین می‌آورد، این‌ها در پرتو ثبات قدم است. مگر امروز برای عباس امان نامه نیاوردند؟ چشم‌های نگران زینب به دست‌های عباس است؛ یعنی عباس قبول می‌کند؟ یعنی حسین من را تنها می‌گذارد؟ یعنی می‌رود؟ گوش‌ها را تیز کرده، چشم‌ها را دوخته، یک وقت عباس صدا زد: برگردید؟ لعنت بر شما و امان نامه‌ی شما. عباس پیمانی با حسین دارد که این پیمان تا آخر محفوظ است. امان نامه را برگرداند. این روحیه‌ی ثبات قدم عباس است.

زینب کبری، در مجلس دشمن صدا زد: «ما رأیت إلا جمیلاً»، (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵؛ اللهوف، ص ۱۶۰؛ مثیر الاحزان، ص ۹۰)؛ کربلا برای ما زیبا بود. ما باید این زیباییها را استخراج کنیم، و برای مردم بگوییم بگذارید مردم بدانند کربلا پیام اعتقادی دارد، پیام اخلاقی دارد، آموزه‌های تربیتی دارد، کارکرد امروزی دارد، کارآمد است، کربلا منحصر در مرز زمان و مکان سال ۶۱ هجری و سرزمین تفتیده‌ی عراق نیست، حادثه کربلا این مرزها را در نوردیده، حادثه‌ی کربلا حرارتی و سرّ مکتومی در قلوب مؤمنین (۲): قال رسول الله إن لقتل الحسین حراره فی قلوب المؤمنین لا تبرد أبدا (مسنددرک، ج ۱۰، ص ۳۱۸)؛ ایجاد کرده، که زینب در مجلس دشمن فریاد زد: هرکاری می‌خواهید بکنید، به خدا قسم اسم ما را از قلب‌های مردم نمی‌توانید جدا کنید. این جمعیت در این حرم، در حسینیه‌های دیگر، این دسته‌جات عزاداری، این جوان‌ها سیاه پوش، این‌ها را چه کسی به داخل خیابان‌ها فرستاده؟ این‌ها به کدام تحریک، کدام حزب و جناح سیاسی در خیابان‌ها و دسته‌جات ریخته‌اند؟ امام سجاد فریاد زد: ما شش خصوصیت داریم. یکی از آن‌ها این است: محبت ما در قلوب مردم است، مردم ما را دوست دارند، کسی نمی‌تواند این محبت را بگیرد، فکر نکنید فقط در میان مسلمان‌ها، و فقط در میان شیعیان چنین است، خیر، ببینید، چرا آن نویسنده‌ی سندی در شخصیت زینب کتابی می‌نویسد به نام «بطل کربلا»؛ قهرمان کربلا؟ چرا آن شخص مسیحی آن گونه به ابوالفضل العباس متوسل می‌شود؟ چرا آن خانم آمریکایی این روزها پرچم یا حسین به دست گرفت و وارد حرم امام حسین شد، خادم‌ها جلویش را گرفتند، گفتند: کجا می‌روی؟ گفت: مگر این آقا شفا نمی‌دهد؟ مگر این آقا بچه نمی‌دهد؟ مگر این آقا مریض‌ها را خوب نمی‌کند؟ من خودم در کربلا دیده‌ام مردم می‌آیند از او حاجت می‌گیرند. گفت: من سال‌هاست که ازدواج کرده‌ام و خدا به من اولاد نداده است. اگر این آقا یک بچه به من بدهد اسمش را حسین می‌گذارم مسلمان می‌شوم. این زن آمریکایی با پرچم یا حسین به حرم امام می‌آید و در حرم، می‌گوید من آمده‌ام از امام حسین اولاد بگیرم. اباعبدالله عجب نیرویی! عجب قدرتی! و عجب عظمتی در دنیا ایجاد کرده! چه حرارتی! چه زیبایی‌هایی دارد کربلا! بعد مصیبت کربلا جای خود، اما بعد زیبایی‌های کربلا، بعد قابل تأملی است.

گریز و روضه :

می‌نویسند: (ان العباس لما رای وحده اخیه الحسین اتی اخاه) ابوالفضل علیه السلام وقتی دید حسین علیه السلام تنها مانده خدمت برادرش آمد و عرض کرد: (یا اخی هل من رخصه) اجازه میدهی به میدان برویم؟ می‌نویسند: (فبکی الحسین بکاء شديدا) امام حسین علیه السلام شروع کرد های‌های گریه کردن و فرمود: (انت صاحب لوائی) کجا بروی تو؟ تو علمدار منی! حرف‌هایی رد و بدل شد.

بالاخره ابوالفضل علیه السلام به حسین علیه السلام عرض می‌کند: (قد ضاق صدري) سینه‌ام تنگی می‌کند؛ (و سمت من الحياه) از زندگی بیزارم. در بعضی از مقاتل دارد حسین علیه السلام فرمود: (ان كنت لا بد من

ذلک فا طلب هولاء الاطفال قليلا من الماء) یعنی اگر این طور است ؛ پس برو و کمی آب برای این بچه ها تهیه کن . ابالفضل علیه السلام آماده شد و حرکت کرد ؛ به شریعه رسید - یک وقت هست که انسان دسترسی به آب ندارد و نمی خورد ؛ یک وقت آب هست ولی نمی خورد . از خود گذشتگی اینجاست - دست ها را زیر آب برد ؛ آب را بالا آورد (فذکر عطش الحسین ع) به یاد تشنگی برادر افتاد ؛ آب را روی آب ریخت . مشک را پر از آب کرد و حرکت کرد ؛ به سوی خیمه ها آمد . در بین راه چه کردند ؟ کاری کردند که صدای ابالفضل علیه السلام بلند شد :

والله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابدأ عن دینی

مشک را به شانه چپ انداخت . کاری کردند که ابالفضل علیه السلام بند مشک را به دندان گرفت . اما (فاتاه سهم و اصاب القربه) تیری آمد و به مشک خورد . آب سرازیر شد . (فوقف العباس) این جا بود که ابالفضل ع ایستاد . خبیثی آمد و عمودی به فرق عباس زد .